

## ملاحظاتى دربارهٔ بهمن‌نامه: خاستگاه داستان، زمان و مکان سرایش آن

لیلا وره‌رام<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران

(از ص ۹۷ تا ص ۱۱۵)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۹/۱۴؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۱۰/۵

### چکیده

زوال خاندان پهلوانان سیستان و حملهٔ بهمن اسفندیاران به آن شهر حد فاصل بخش‌های اساطیری و پهلوانی و قسمت‌های تاریخی‌تر در حماسهٔ ملی ایران است و می‌توان آن را منادی پایان عصر پهلوانان دانست. مفصل‌ترین روایت این واقعه در منظومهٔ حماسی بهمن‌نامه آمده‌است. مقالهٔ حاضر، با بررسی برخی نکات درونی این روایت و مقایسهٔ آن با سایر روایت‌های داستان، به این نتیجه رسیده است که روایت حاضر پرداختهٔ دیلمیان بوده‌است. همچنین با مقایسهٔ مطالبی که شاعر در ستایش ممدوح خود، محمد بن ملک‌شاه سلجوقی، آورده با وقایع دوران سلطنت این پادشاه معلوم کرده است که این منظومه در سال ۴۹۵ یا محرم سال ۴۹۶ ه‍.ق، احتمالاً در شهر همدان، سروده شده‌است.

**واژه‌های کلیدی:** حماسه، روایات پهلوانی ایرانی، روایات دیلمی، پهلوانان سیستان، بهمن‌نامه.

---

leilivarahram@gmail.com

۱. رایانامهٔ نویسندهٔ مسئول:

## ۱. مقدمه

از این داستان پنج گروه روایت اصلی در دست داریم:

الف) گروه نخست شامل روایت شاهنامه و غرر اخبار ثعالبی است و بر اساس آن بهمن به سیستان لشکر می‌کشد، اما آن شهر را ویران نمی‌کند، بلکه هنگامی که زال به استقبالش می‌رود، وی را در بند می‌کشد و گنجش را به تاراج می‌برد. سپس با فرامرز می‌جنگد و او را طبق شاهنامه زنده بر دار می‌کند، اما پس از آن با شنیدن نکوهش‌های پشوتن از کار خود پشیمان می‌شود و زال را آزاد می‌کند (فردوسی، ۵/۱۳۸۶: ۴۷۱-۴۸۲؛ ثعالبی، ۱۹۰۰: ۳۸۶-۳۸۸).

ب) گروه دوم بهمن‌نامه، مجمل‌التواریخ، احیاء الملوک ملک شاه‌حسین سیستانی و روایت‌های طومارهای نقالی (طومار نقالی شاهنامه، طومار هفت لشکر، طومار شاهنامه، طومار کهن شاهنامه فردوسی) و روایت‌های مردمی شاهنامه را در بر می‌گیرد. طبق این دسته روایات لشکرکشی بهمن به سیستان با خونریزی و ویرانی بسیار همراه است. بهمن پس از چندین نبرد خونبار و محاصره سیستان آنجا را می‌گشاید و زال را در قفسی زندانی و دختران رستم را اسیر می‌کند، با فرامرز می‌جنگد و او را زنده بر دار می‌کند و به قصد ویران کردن مقابر پهلوانان سیستان سوی سراندیب می‌رود. وی در راه آذربزین، پسر فرامرز، را می‌فریبد و به اسارت می‌گیرد، اما در سراندیب پشیمان می‌شود، مقبره‌ها را ویران نمی‌کند، زال و دختران رستم را آزاد می‌سازد و به سیستان می‌فرستد و تنها آذربزین را در بند نگاه می‌دارد و وی را به قلعه‌ای در طبرستان گسیل می‌کند. در اطراف ساری، راهزنی محلی به نام رستم تور گیلی، چون از سرگذشت آذربزین آگاه می‌شود، با سپاهیان بهمن می‌جنگد و آذربزین را می‌رهاند. این دو از مردان گیل و دیلم سپاهی می‌سازند و به جنگ بهمن می‌روند. پس از نبردهای فراوان، که طی آنها بهمن از قیصر و خاقان و دیوان و جادوان یاری می‌گیرد، ناتوان از چیرگی بر آذربزین، به اجبار با وی صلح می‌کند و وی را جهان‌پهلوان خود می‌گرداند. هنگامی که در دیرکجین اژدهایی پیدا می‌شود، آذربزین بهمن را به کشتن آن ترغیب می‌کند، اما چون اژدها وی را می‌بلعد، عکس‌العملی نشان نمی‌دهد و پس از کشته شدن بهمن اژدها را می‌کشد.

ج) گروه سوم روایتی است که کتاب تاریخ سیستان از واقعه حمله بهمن به آنجا به دست می‌دهد. البته تاریخ سیستان در حد اشاره‌ای مختصر از این واقعه یاد می‌کند. براساس این کتاب، بهمن در غیاب فرامرز به سیستان لشکر می‌کشد و فرامرز چون برای نبرد با او از هندوستان می‌آید، غرق می‌شود و خواهرزاده‌اش بخت‌النصر، که سپهسالار وی است، چنین صلاح می‌بیند که با بهمن صلح کند و شاهی سیستان برای فرزند فرامرز، هوشنگ که هنوز کودک بود، می‌ماند (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۲۴).

د) گروه چهارم روایت شاهنامه مسعودی مروری است که از طریق کتاب *غرر/خبر* ثعالبی به دست ما رسیده است. براساس این روایت، بهمن در حمله به سیستان همهٔ مردان خاندان رستم، از جمله زال، را می‌کشد (ثعالبی، ۱۹۰۰: ۳۸۸). در تعدادی از نسخه‌های ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، نیز آمده است که بهمن چون به سیستان لشکر می‌کشد، فرامرز و زواره و دستان را به قتل می‌رساند (بلعمی، ۱/۱۳۷۵: ۴۸۲).

ه) این دسته از روایت تاریخ طبری (۱۹۶۷: ۵۶۸/۱)، برخی نسخ تاریخ بلعمی (بلعمی، ۱۳۸۶: ۶۲۴) و *مروج الذهب* مسعودی (۱۴۰۹/۱۴۰۹ هـ.ق: ۲۴۹) تشکیل شده است و طبق آن لشکرکشی بهمن به سیستان در زمان حیات رستم اتفاق می‌افتد و بهمن وی را نیز به همراه زال و فرامرز و زواره می‌کشد. ویژگی‌هایی که این روایت‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کند عبارت است از چگونگی مرگ فرامرز، رفتار بهمن با زال و سرانجام خاندان پهلوانان سیستان. علاوه بر این روایات اصلی، دو روایت دیگر از کین اسفندیار و آنچه در پی آن بر یلان سیستان گذشت در دست داریم که نه می‌توان آنها را در چهار دسته یادشده گنجانده و نه تفاوت‌هایشان با آنچه پیشتر گفته شد آن قدر هست که خود دسته‌ای جداگانه را بسازند. آنها در واقع آمیزه‌ای از عناصر پنج دسته روایت پیشین هستند. یکی از این روایات در *زین الاخبار* گردیزی آمده که در زمان سلطان عبدالرشید غزنوی (۴۴۱-۴۴۴ هـ.ق) نوشته شده است (قزوینی، ۲/۱۳۹۱: ۱۹۶) و طبق آن چون بهمن به سیستان می‌آید، زال نزد وی می‌رود، اما بهمن او را می‌راند و با فرامرز و سیستانیان می‌جنگد، اما بر فرامرز دست نمی‌یابد و سرانجام پس از مرگ فرامرز پیکر وی را بر دار می‌کشد و تیرباران می‌کند و بسیاری از سیستانیان را می‌کشد و آن نواحی را ویران می‌کند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۵). گردیزی چیزی دربارهٔ منبع خود ذکر نکرده است. این روایت، جز در باب مرده بر دار کردن فرامرز و تأکید بر کشتار و ویرانی سیستان، با *شاهنامه* و *غرر/خبر* ثعالبی مطابقت دارد.

دومین روایت فرعی از پایان کار پهلوانان سیستان در ابتدای کتاب *داراب‌نامه* طرسوسی آمده و از میان روایاتی که بیشتر ذکر شد بیشترین شباهت را به *بهمن‌نامه* دارد. در این کتاب، که احتمالاً جدیدتر از پایان سدهٔ ششم هـ.ق نیست (امیدسالار، ۱۳۸۹: ۳۱۷)، بهمن پس از آگاه شدن از مرگ رستم به سیستان لشکر می‌کشد، فرامرز را در شهری به نام هرمرزان می‌کشد و زال را در قفس می‌کند و سیستان را ویران می‌سازد. صحنهٔ دستگیری زال در این کتاب با *بهمن‌نامه* متفاوت است. در کتاب طرسوسی زال در ایوان خود است و سپاهیان بهمن از یک نعرهٔ او می‌هراسند و عاقبت به دشواری وی را دستگیر می‌کنند (طرسوسی، ۱/۱۳۷۴: ۵-۳). پس از آن در یکی از نسخه‌های کتاب<sup>(۱)</sup> داستان گریختن بهمن به مصر و ازدواج وی با همای دختر شاه مصر و بازپس‌گیری شاهی از لؤلؤ آمده است (طرسوسی، ۱/۱۳۷۴: ۶-۹) که قدیم‌ترین روایت آن را، غیر از

کتاب مذکور، در *بهمن‌نامه* داریم. این داستان مربوط به بخش آغازین سرگذشت بهمن در ابتدای *داراب‌نامه* است و پیش از *حمله* وی به سیستان رخ داده‌است. در ادامه این داستان ماجرای مرگ بهمن و رفتن وی در کام اژدها در همین نسخه آمده است که باز هم روایت آن در *بهمن‌نامه* و آثار متأخری چون *طومارهای نقالی* آمده است، اما چون در این روایت به حضور آذربیزین در صحنه مرگ بهمن و جنگ‌های وی با بهمن برای خونخواهی اسفندیار اشاره نشده‌است، آن را در گروه (ب) جای ندادیم. مأخذ اصلی بیشتر روایات پنج گروه اصلی را می‌توان حدس زد. *شاهنامه* و *غرر اخبار* روایت خود را از *شاهنامه ابومنصوری*، که مأخذ مشترک آنهاست، اخذ کرده‌اند. کتاب *تاریخ سیستان* مأخذ خود در این باب را ذکر نکرده است، اما با توجه به قراینی می‌توان آن را تعیین کرد. طبق این روایت مرگ فرامرز به دست بهمن نیست، بلکه او غرق می‌شود. در *مجم‌التواریخ* نیز، ضمن داستان پادشاهی بهمن، فرجام کار فرامرز چنین آمده: «تا به کشمیر فرامرز کشته شد آخر کار و گویند در خندق افتاد از خطا کردن اسب و در آب بمرد و به همه حال مرده او را بر دار فرمود کردن و اندر *شاهنامه* زنده می‌گوید، والله اعلم» (*مجم‌التواریخ*، ۱۳۸۵: ۵۴). روایت *مجم‌التواریخ* از پادشاهی بهمن و سرانجام کار یلان سیستان جز در این موضع که به اختلاف روایات مرگ فرامرز اشاره می‌کند، مطابق *بهمن‌نامه* است و مسلم است که این روایت غرق شدن را از منبعی غیر از آن کتاب گرفته‌است. مؤلف *تاریخ سیستان* در چندین موضع از کتاب خود از تصانیف و نوشته‌های ابوالمؤید بلخی نام می‌برد و اشاره می‌کند که وی اخبار گرشاسپ و فرامرز و نریمان و سام و داستان را آورده است (*تاریخ سیستان*، ۱۳۸۱: ۵۱، ۷۵). همچنین او مطالبی را با ذکر مأخذ از کتاب *گرشاسپ ابوالمؤید* نقل می‌کند. بنابراین، بعید نیست که منبع عمده *تاریخ سیستان* درباره پهلوانان خاندان رستم تألیفات این شخص باشد، به‌ویژه که وی در اثری چون کتاب *گرشاسپ*، علاوه بر سرگذشت آن پهلوان، به جغرافیای سیستان و فضایل آن خطه نیز پرداخته بوده‌است (امیدسالار، ۱۳۸۹: ۳۷۸). از سوی دیگر، صاحب *مجم‌التواریخ* نیز در ابتدای کتاب، ضمن شمردن مأخذ خود، از آثار ابوالمؤید چون «اخبار نریمان و سام و کیقباد و اخبار لهراسف» یاد می‌کند (*مجم‌التواریخ*، ۱۳۸۵: ۲). بنابراین، دور از ذهن نیست که روایت *تاریخ سیستان* و گفته *مجم‌التواریخ* درباره مرگ فرامرز در آب از مأخذی واحد، یعنی کتاب ابوالمؤید بلخی، باشند. البته اگر منظور از عبارت «به همه حال مرده او را بر دار فرمود مردن» بر دار کردن شخص غریق باشد، پس در این صورت احتمالاً مؤلف *تاریخ سیستان* این بخش را از روایت خود حذف کرده‌است. مردن فرامرز، پیش از آنکه بهمن بر او دست یابد، در روایت گردیزی نیز آمده است و چه بسا او هم آن را از کتاب ابوالمؤید گرفته باشد. بدین ترتیب مأخذ روایت گروه (الف) و (ج) از پنج گروه اصلی روایات سرانجام یلان سیستان، مشخص می‌گردد. گروه (ب)، که اینک به

آن خواهیم پرداخت، از گروه‌های دیگر جدیدتر است و خود روایت‌های آن هم اختلاف زمانی قابل توجهی با یکدیگر دارند. قدیم‌ترین آنها *بهمن‌نامه* است که مقارن پادشاهی محمد بن ملک‌شاه سلجوقی، در سال‌های پایانی قرن پنجم (بازورث، ۱۳۸۱: ۳۵۹)، سروده شده‌است. پس از آن کتاب مجهول‌المؤلف *مجم‌التواریخ* قرار دارد که به سال ۵۲۰ هـ.ق تألیف گردیده است (*مجم‌التواریخ*، ۱۳۸۵: ۹). مؤلف *مجم‌التواریخ*، گرچه در ضمن داستان پادشاهی بهمن ذکر کرده از مأخذ روایت نمی‌کند، اما مطالبی که در آن موضع آورده کاملاً مطابق *بهمن‌نامه* است. از آنجا که او در ابتدای اثر خود از کتابی موسوم به اخبار بهمن (همان: ۲) نام می‌برد، درباب پایان کار زال به *بهمن‌نامه* حکیم ایرانشان ارجاع می‌دهد (همان: ۹۲) و آنچه دربارهٔ سپهبد و وزیر بهمن می‌گوید (همان: ۹۲) همان است که در *بهمن‌نامه* آمده است، تردیدی نمی‌ماند که آنچه دربارهٔ پادشاهی بهمن و جنگ‌هایش با خاندان رستم آورده، از کتاب مذکور اخذ کرده است. روایات دیگر این دسته شامل مندرجات کتاب *احیاءالملوک* و *طومارهای نقالی* و روایت‌های مردمی پایان کار خاندان رستم هستند که همگی پس از قرن دهم ثبت و ضبط شده‌اند و در آن میان کتاب *احیاءالملوک* (ص ۴۱) ضمن روایت خود به *بهمن‌نامه* ارجاع می‌دهد. بر اساس این گروه روایات، برخلاف سایر روایت‌ها، سلسلهٔ پهلوانان سیستان به فرامرز ختم نمی‌شود؛ او پسری به نام آذربرزین دارد که به خونخواهی پدر با بهمن می‌جنگد و سرانجام نیز با نجات ندادن بهمن از کام اژدها، به گونه‌ای انتقام او را می‌گیرد. در واقع، انتقام خون فرامرز به دست آذربرزین و حضور پهلوانی به نام رستم تور گیلی، که یاور اوست، مهم‌ترین شاخصهٔ این دسته از روایات و سبب تمایز آنها از دسته‌های دیگر است.

## ۲. منشأ روایت بهمن‌نامه

قدیمی‌ترین منبعی که از آذربرزین یاد کرده منظومهٔ *بهمن‌نامه* است.<sup>(۳)</sup> پسر خونخواه فرامرز یکی از کهن‌ترین پهلوانان سلسلهٔ یلان سیستان است که خارج از *شاهنامه* به او برمی‌خوریم. با وجود آنکه او در *بهمن‌نامه* به مقام جهان‌پهلوانی بهمن می‌رسد (ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۶۰۰) و همای را نیز او بر تخت شاهی می‌نشاند (همان: ۶۰۳)، در داستان‌های زمان پادشاهی همای و داراب و دارای دارایان هیچ نامی از او نیامده و پایان کارش نیز مورد اختلاف است. کتاب *احیاءالملوک* از بازگشت او به سیستان و درگذشتش پس از رفتن بهمن به کام اژدها می‌گوید (ملک‌شاه‌حسین سیستانی، ۱۳۸۳: ۴۵)، در یکی از *طومارهای نقالی* حکایت مسموم شدن وی توسط همای آمده‌است (*طومار نقالی شاهنامه*، ۱۳۸۸: ۹۰۷)، در دیگری از ناپدید شدن او همراه زال در باغی سخن رفته (صداقت- نژاد: ۱۳۷۴: ۹۵۸)، و براساس چهارمی وی پس از مرگ بهمن به خویشاوندانش در سیستان

می‌پیوندد و در آنجا به عبادت یزدان می‌پردازند و خود مستقلاً خراج می‌گیرند و دیگر به خدمت هیچ شاهی نمی‌روند (هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۵۸۰). این در حالی است که در منابع قدیم‌تر، بهمن‌نامه و *مجم‌التواریخ*، هیچ اشاره‌ای به فرجام کار آذربرزین نیست. در *اسکندرنامه* متأخر منسوب به منوچهرخان حکیم، که متعلق به عصر صفوی است (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۸۷: ۱۷۵)، به شخصی به نام آذربرزین پسر جهانبخش از اعقاب یلان سیستان اشاره می‌شود که در کودکی از بیم همای، که همچون بهمن کمر به قتل بازماندگان رستم بسته بود، به دشت ری می‌گریزد و فرزندش هروم از پهلوانان سپاه اسکندر می‌گردد (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۸۸: ۱۳۲، ۱۳۴). در روایت نویافته‌ای از *اسکندرنامه*، که در آسیای میانه به دست آمده، آذربرزین برخلاف سایر پهلوانان هم‌تبارش در رکاب اسکندر نیست، بلکه یکی از دشمنان سرسخت اوست و اسکندر به دشواری بر وی چیره می‌شود (باقی محمد، ۱۳۹۲/۲: ۳۹-۴۶).

به نظر می‌رسد که این شخصیت، که فقط در روایات و متون مأخوذ از *بهمن‌نامه* از نقش او در داستان‌های مربوط به جنگ‌های بهمن و یلان سیستان یاد شده‌است، تنها برای نشان دادن استمرار خاندان رستم پس از ویرانی سیستان به وجود آمده باشد، به‌ویژه که از اعمال پهلوانی آذربرزین خارج از بستر نبرد وی با بهمن چیزی جز اژدهاکشی در پارس در خلال جنگ با بهمن، که از اعمال نمونه‌وار یلان سیستان است، چیزی در دست نیست. در آنجا نیز در واقع رستم تور (در *مجم‌التواریخ* رستم تور گیلی) پهلوان اصلی نبردهای خونخواهی فرامرز است. این امر، که در چرخه داستان‌های پهلوانان سیستان بی‌سابقه است، آذربرزین را از سایر پهلوانان خاندانش متمایز می‌کند، زیرا در داستان‌ها و سرگذشت‌های سایر پهلوانان سیستان، این یلان خاندان گرشاسبی هستند که سرآمد همه دلاورانند، اما در اینجا رستم تور حتی از آذربرزین دلیرتر می‌نماید: اوست که آذربرزین را از بند بهمن می‌رهاند و در نبرد وی با پاس پرهیزگار به یاریش می‌آید و پاس را می‌کشد (ایران‌شان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۵۰۵)؛ به نیروی اوست که پسر فرامرز بهمن را شکست می‌دهد و حصار می‌کند (همان: ۵۶۶-۵۶۵)؛ اوست که دیو زوش را گریزان می‌کند (همان: ۵۵۸) و در نهایت چون وی به صلح با بهمن تن می‌دهد، آذربرزین نیز صلح را می‌پذیرد (همان: ۵۷۰، ۵۸۳). در *بهمن‌نامه* او اهل یکی از روستاهای ساری است و دلباخته دختر آهنگری. بازرگانی توانگر، عوض وامی که آهنگر به او دارد، دختر را می‌برد و رستم چون این را می‌شنود، بازرگان را می‌کشد، دختر را به پدر باز می‌گرداند و پس از آن در بیشه‌ای نهان می‌شود و راهزنی پیشه می‌کند. هنگامی که یکی از سربازان محافظ آذربرزین در بند، در بیشه به وی برمی‌خورد و کردار بهمن و ستم وی بر خاندان رستم را برایش می‌گوید، برمی‌آشوبد:

همی گفت چون باشد آرام من      کزین سان بود پور همان من  
 پسر کشته زار و نبیره به بند      همه دوده را زو رسیده گزند  
 (همان: ۵۰)

و آذربرزین را آزاد می‌کند و همراه او بر بهمن می‌شورد. با وجود آنکه در بهمن‌نامه این شخص صراحتاً از مردمان شمال ایران است، در *مجم‌التواریخ* با نام رستم تور گیلی آمده و حتی در منبع متأخری چون *احیاءالملوک* از پهلوانان آن سامان دانسته شده، اما در طومارهای نقلی و روایات مردمی نسب وی به یلان خاندان گرشاسبی می‌رسد و با آذربرزین از یک تبار است. طومار موسوم به *طومار نقلی شاهنامه*، که نسخهٔ آن تاریخ ۱۱۳۵ هـ.ق را بر خود دارد و متعلق به اواخر دورهٔ صفوی است (طومار نقلی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۱۲۶)، این پهلوان را «رستم بن تور تبرداری» می‌نامد (همان: ۸۸۷) و تور تبرداری فرزند جهانگیر پسر رستم است (همان: ۷۸۰). در *شاهنامه حقیقت حاج نعمت‌الله جیحون‌آبادی* (۱۲۵۰-۱۲۹۸ هـ.ق)، پس از کشته شدن فرامرز و ویرانی سیستان، تور پسر جهانگیر از مغرب می‌آید و با بهمن می‌جنگد و پس از رهندن زال از اسارت به مغرب باز می‌گردد (جیحون‌آبادی، ۱۳۷۳: ۱۰). براساس *طومار هفت لشکر*، رستم بن طور بن جهانگیر، که هنگام حملهٔ بهمن به سیستان به جنگل‌های ساری گریخته بود، برزین را از اسارت می‌رهاند (طومار هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۵۴۰).

در *طومار شاهنامه*، خورشید تبرداری، پسر برزو، به یاری آذربرزین می‌آید (سعیدی و هاشمی، ۱۳۸۱: ۱۱۶۴/۲). در یکی از روایات مردمی از حسین‌آباد مالیر نیز رهانندهٔ آذربرزین پسر زواره رستم تبرداری است (انجوی شیرازی، ۱۳۵۴: ۱۳۱-۱۴۸). در روایتی دیگر از دورود لرستان (لاسورهٔ سفلی) به کلی نامی از آذربرزین نیست و این تور تبرداری پسر زال است که با بهمن می‌جنگد و سرانجام پهلوان سپاه وی می‌گردد (انجوی شیرازی، ۱۳۵۴: ۱۳۱-۱۴۸). در *طومار کهن شاهنامه فردوسی*، که بر اساس نقل‌های نقالان دورهٔ پهلوی به تحریر کشیده شده‌است، «طور بدمست دهره‌دار»، پسر گیسبابانو، دختر فرامرز و «طورک بن شیرافکن بن شیراوژن بن سام»، که در شجاعت از گرشاسپ افزونتر بود، آذربرزین را نجات می‌دهد (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۸۹۳).

این پهلوان رستم‌نژاد با نام «طور دهره‌دار بدمست مازندرانی» به *اسکندرنامهٔ* نقلی عصر صفوی نیز راه می‌یابد. در آن کتاب وی پسر هرمز بن جهانگیر و نبیرهٔ رستم است. پدر او از بیم همای، که کمر به قتل فرزندان رستم بسته بود، به مازندران می‌گریزد و در آنجا با دختر کیاطالب مازندرانی ازدواج می‌کند (*اسکندرنامه*، ۱۳۸۸: ۶۲) و همه طور را فرزند کیاطالب می‌دانند. در *طومار کهن شاهنامه* نیز دختر فرامرز بر «ارچنگ دیو» نامی پیروز می‌شود و همراه او دیوان مازندران را به اطاعت درمی‌آورد و پسرش طور فرزند این دیو دانسته می‌شود (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۸۵۰).

بهم‌نامه	رستم تور	روستازاده‌ای از اهالی ساری
طومار نقالی شاهنامه	رستم دیوانه	تور تبردار پسر جهانگیر پسر رستم
شاهنامه حقیقت	تور مغربی	پسر جهانگیر پسر رستم
طومار هفت لشکر	رستم تبردار	پسر طور پسر جهانگیر پسر رستم
طومار کهن شاهنامه	طور بدمست دهره‌دار مازندرانی	پسر گیسایانو دختر فرامرز و طورک بن شیرافکن بن شیراوژن بن سام
طومار شاهنامه	خورشید تبردار	پسر برزو
روایت حسین آباد ملایر	رستم تبردار	پسر زواره
روایت دورود لرستان	تور تبردار	پسر زال

به نظر می‌رسد که در روایات متأخر نجات یافتن پهلوانی از تبار یلان سیستان به دست کسی بیرون از آن خاندان را نتوانسته‌اند بپذیرند و از این رو این یل تبردار را به واسطه‌ای به پهلوانان سیستان منسوب کرده‌اند. جدول بالا نشان می‌دهد که سه روایت مختلف این پهلوان را پسر یا نوه جهانگیر، پسر رستم، دانسته‌اند. از آنجا که خود جهانگیر نیز از متأخرترین اعضای خاندان رستم است و احتمالاً پیوستگی وی به آنان پیش از دوره صفوی نیست (امیدسالار، ۱۳۸۱: ۴۵۴)، انتساب رستم تور به او نیز باید در همان عصر صفوی صورت گرفته باشد. دلیل انتساب این پهلوان کهن به چنین شخصیت متأخری، به احتمال زیاد، پیوند جهانگیر با مناطق مازندران و گیلان است. جهانگیر زاده مازندران است، به تفخیم «شیر مازندران» خوانده می‌شود (قاسم‌مادج، ۱۳۸۰: ۲۰۶) و دشمنانش وی را «جنگلی» خطاب می‌کنند (همان: ۱۲۸). پیوستگی رستم تور با مازندران در روایت طومار کهن شاهنامه هم حفظ شده‌است. در روایت طومار کهن شاهنامه هم پدر بزرگ این پهلوان، شیرافکن پسر شیراوژن پسر سام است که طبق مندرجات همان کتاب بر مازندران حکومت می‌کرده‌است (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۹۸). نام پهلوان نیز در منابع مختلف محل اختلاف است. در بهم‌نامه، و به تبع آن مجمل‌التواریخ، او رستم تور نام دارد، اما گاهی تور نیز خوانده شده‌است:

همان خواهرت با سرافراز تور      یکی رزم سازند مانند سور  
(ایران‌شان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۴۹۱، ۵۰۷)

سه روز اندر آن تاختن بود تور      همه کشته دیدند نزدیک و دور  
(همان: ۵۰۷)

اکثر روایات متأخر نام وی را طور یا تور ذکر کرده‌اند. در طومار نقالی و طومار هفت لشکر نیز پدر پهلوان تور/طور نام دارد. صورت نوشتاری طور باید تحت تأثیر نام طورگ، پسر جمشید و جد اعلای یلان سیستان، باشد، چنانکه در روایت طومار کهن نام پدر این پهلوان نیز طورک است. به نظر می‌رسد که متأخران کسره میان رستم و تور را نشانه بنوت پنداشته‌اند - مانند طومار نقالی و طومار هفت لشکر - و سپس در بعضی روایات نام پدر به جای پسر به کار رفته است. اما واژه



تور جز اسم خاص بودن معنای دیگری نیز دارد که اتفاقاً با خصوصیات این پهلوان بسیار متناسب است. این واژه در گیلکی (*tör*) و مازندرانی (*tur, tor*) به معنی تبر است (حسن‌دوست، ۲/۱۳۸۹: ۴۴۹). همان‌گونه که از جدول بر می‌آید، در چندین روایت متأخر نام این پهلوان به صراحت تور/طور تبرداری ذکر شده‌است. براساس *طومار شاهنامه* سلاح پسر جهانگیر تبرزین است و سپاهی تبرداری همراه اوست (سعیدی و هاشمی، ۲/۱۳۸۱: ۱۱۳۰-۱۱۳۹). رهانندهٔ آذربرزین، خورشید پسر برزو، نیز تبرداری خوانده می‌شود (همان: ۱۱۶۴). در *طومار نقالی* هم بر تبرداری بودن رستم طور تأکید شده است. چون برزین به او می‌رسد، بر سر چشمه‌ای صدف زده و خشت چهل‌من و تبر هفتادمن پیش خود گذاشته‌است (طومار نقالی شاهنامه: ۸۸۷). در *طومار کهن شاهنامه* و *اسکندرنامهٔ نقالی* این پهلوان دهره‌دار خوانده شده است. در قدیم‌ترین مأخذ روایت، *بهمن‌نامه*، نیز سلاح اصلی پهلوان تبر است:

سلاح چنان مرد پرخاشخَر      تبر بود و سه خشت و گیلی سپر

(ایرانشان بن ابی‌الخیر: ۵۰۰)

تبرداری بودن، که یکی از ویژگی‌های اصلی این پهلوان است و به روایات بعدی نیز انتقال یافته، پیوند او را با گیلان و مازندران مستحکم‌تر می‌کند، زیرا تبر که در *بهمن‌نامه* از آن با لفظ مازندرانی یا گیلکی تور یاد شده، مانند «گیلی سپر»، سلاح ویژهٔ دیلمیان بوده‌است (فخرالدین مبارکشاه، ۱۳۴۶: ۲۶۲). به این ترتیب، پهلوان اصلی قسمت اخیر *بهمن‌نامه* و جنگ‌های خونخواهی فرامرز دلاوری از کرانه‌های جنوبی دریای خزر و احتمالاً دیلمی است. او جنگل‌نشین است و سلاح اصلی وی، که لقبش از آن گرفته شده، جنگ افزار ویژهٔ دیلمیان است. اما نقش دیلمیان و ساکنان کرانه‌های خزر در *بهمن‌نامه* محدود به شخصیت رستم تور نیست. چون آذربرزین بر بهمن می‌شورد، نخست کوه‌نشینان دیلم‌اند که به یاری او می‌آیند و هستهٔ اصلی سپاه او را تشکیل می‌دهند:

نخستین سپاهی که آمد ز در      ستیزه دل آمد یل پُره‌نر  
ابا او سپاهی ز گردان تیز      که هرگز ندانند راه گریز  
پس از وی سپاهی ز **سرباره کوه**      یکی نامداری ز گیلان گروه  
سپهدارشان شیرزیل<sup>(۳)</sup> دلیر      کزان **کوه** هرگز نیامد به زیر  
پس از **ویشکوه** انجمن شد سپاه      کجا شرم زن داشت تخت و کلاه  
به کاووس شد نامهٔ ارجمند      که او داشتی شاه **کوه** بلند  
ز **کوه** آنچنان لشکر انبوه شد      که هامون ساری همه **کوه** شد

(همان، ۱۳۷۰: ۴۷۳-۴۷۴)

به کاووس فرمود تا عرض داد که بود از بزرگان کوهی‌نژاد  
 پیاده ز گیلان کوهی شمار همانگه شمردند هژده هزار

(همان: ۴۸۵)

این ابیات نشان می‌دهند کوه‌نشینان دیلم، که پیش از این به اطاعت کسی درنیامده بودند، برای یاری پسر فرامرز آمدند. نام دو تن از سرداران کوه‌نشین آذربرزین، کاووس و شیرزیل، از نام‌های رایج فرمانروایان دیلمی شمال ایران در عصر ساسانی و اوایل دوره اسلامی بوده‌است. اسپهبدان آل باوند، که در شهریارکوه می‌زیستند، نسب خویش را به کاووس پسر قباد ساسانی می‌رسانند (مادلونگ، ۱۳۸۵/۶: ۱۷۴). نام شیرزیل نیز گویا از نام‌های محبوب دیلمیان بوده‌است و در فهرست نام سلاطین آل بویه مکرر بدان بر می‌خوریم (بازورث، ۱۳۸۱: ۳۰۳-۳۰۴).

اما نقش مردمان خطه شمال ایران در این داستان محدود به یاران و سپاهیان آذربرزین نیز نیست. در جنگ‌های بهمن و فرامرز دو سردار دیلمی به نام‌های بهانروز دیلم و سیه مرد گیل،<sup>(۴)</sup> در کنار شخصیت‌هایی چون پیروز پسر طوس، اردشیر پسر بیژن و رهام، که همگی به خاندان‌های پهلوانی مهم حماسه ملی ایران منسوبند، از فرماندهان سپاه بهمن هستند. این دو سردار دیلم فرمانروایان مناطق شمالی ایران و کناره دریای خزر هستند:

و زان پس بهانروز با لشکری که مازندران داشتی کشوری  
 پس از وی برون شد سیه مرد گیل که موقان ورا بود تا اردویل

(ایران‌شان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۲۶۷)

بهانروز را دید با لشکرش که بودند دیلم همه کشورش  
 سیه مرد سالار گیلان زوش سپاهی همه گیل و پشمینه‌پوش

(همان: ۲۶۲)

در جنگ سوم بهمن و فرامرز، که به شکست بهمن می‌انجامد، این دو سردار و سپاهشان از سایر لشکر جدا می‌افتند و گرفتار فرامرز می‌شوند، اما فرامرز از خونشان می‌گذرد و به آنان ساز راه داده و روانه درگاه بهمنشان می‌کند. آنها نیز در باطن هواخواه فرامرز هستند و از سر اجبار به بهمن خدمت می‌کنند:

اگر خانه و کدخدایی و ساز نبودی بر بهمن سرفراز<sup>(۵)</sup>  
 کمر بستمانی بدین بارگاه نکردی کسی سوی بهمن نگاه

(همان: ۲۶۳)

از این رو، در آخرین نبرد و پیش از کشته شدن فرامرز، سیه‌مرد، که از طرف بهمن مأمور دستگیری دختران رستم است، به آنها اجازه می‌دهد بگذرند و به کشمیر روند:

سیه‌مرد بشنید و پاسخ فزود      به پاسخ بسی مهربانی نمود  
 که خود پهلوان را یکی بندهام      نگهدارم این بنده تا زنده‌ام...  
 به شادی خرامید ایدر کنون      که من شاه را خود نگویم که چون  
 (همان: ۳۳۴-۳۳۵)

پس از شورش آذربرزین، سیه‌مرد، که از سوی بهمن به نبرد با او فرستاده شده‌است، نمی‌خواهد با وی بجنگد و می‌گوید:

بمان تا یکی دیگر آید برم      که هنگام کین باشد اندرخورم  
 تو فرزند آن پهلوانی که دست      ز دستش بخایید آن دیو گست<sup>(۶)</sup>  
 بخشید بر ما چنان چندبار      که لشکر شکسته شد و شهریار  
 کنون با تو ناورد من چون کنم      به پاداش این نیکویی چون کنم  
 آذربرزین نیز چون سیه‌مرد را گرفتار می‌کند، اجازهٔ کشتن او را به رستم تور نمی‌دهد (همان: ۵۰۲).  
 این هواخواهی پوشیدهٔ سربازان و سرداران گیل و دیلم از پهلوانان سیستان نمونه‌های دیگری نیز  
 در بهمن‌نامه دارد. بهمن آذربرزین اسیر را با سرداری به نام جم به همراهی سپاهی از پیادگان  
 گیل روانه می‌کند. در جنگل‌های ساری یکی از این پیادگان به رستم تور برمی‌خورد و در پاسخ  
 وی که از احوال مرد اسیر می‌پرسد، می‌گوید:

نماینده پاسخ چنین باز کرد      که بهمن برین مرد ناساز کرد  
 (همان: ۴۶۳)

سالار ساری، استوان، نیز با بهمن همداستان نیست. سردار بهمن، جم، استوان را در پراکنده شدن  
 سپاهش و رها شدن آذربرزین مقصر می‌داند (همان: ۴۶۷). استوان هم پس از آزاد شدن آذربرزین و  
 دریافت نامهٔ وی بی‌درنگ به او می‌پیوندد و ساری مرکز شورش آذربرزین علیه بهمن می‌شود  
 (همان: ۴۷۲).

علاوه بر اینها، توصیف سپاهیان گیل و دیلم در این منظومه دقیق و مطابق مطالبی است که  
 منابع تاریخی و جغرافیایی دربارهٔ ایشان گفته‌اند. آنها پیادگانی سپردار و خنجرگذارند که با خشت  
 و زوبین می‌جنگند:

سیه‌مرد سالار گیلان زوش      سپاهی همه گیل و پشمینه‌پوش  
 تنوره کشیده به دشت نبرد      سپر بر سپر بافته سرخ و زرد  
 پیاده فزون بود پنجه هزار      ابا خشت و زوبین و خنجرگذار  
 (همان: ۲۶۲)

بنابراین، ارتباط منظومهٔ بهمن‌نامه با نواحی شمالی ایران و اقوام گیل و دیلم از این جنبه‌هاست:

- بخش مهمی از حوادث داستان در مناطق شمالی ایران می‌گذرد.

- مردمان گیل و دیلم هواخواه فرامرز و پهلوانان سیستان هستند و در واقع همین مردمند که آذربیزین پسر فرامرز را در گرفتن انتقام خون پدر یاری می‌دهند.

- پهلوانی از خطه شمال ایران، رستم تور گیلی، از قهرمانان اصلی بخش پایانی منظومه و رهنانده یل گرشاسپ‌نژاد، آذربیزین، است.

- لباس و سلاح و نحوه صف‌آرایی سپاهیان گیل و دیلم دقیق‌تر از سایر گروه‌های قومی و نژادی توصیف شده‌است و با آنچه در سایر منابع درباب این اقوام آمده مطابقت دارد.

پس دور از ذهن نیست اگر احتمال دهیم روایتی که در *بهمن‌نامه* از جنگ بهمن و فرامرز آمده در اصل در میان اقوام دیلمی و ساکنان کرانه‌های دریای خزر ساخته شده و سپس توسط ایرانیان به نظم درآمده باشد (البته این مسئله قدمت روایت یادشده را تعیین نمی‌کند و تنها ناظر بر خاستگاه و محل شکل‌گیری آن است). نکته مهم دیگری که به این فرضیه اعتبار می‌دهد، مسئله آشنایی دیلمیان با داستان‌های یلان سیستان و خاندان رستم است. در *تاریخ طبرستان* ابن اسفندیار، روایت‌هایی از سه داستان اژدهاکشی سام نریمان، رستم و سهراب و جنگ رستم و اکوان دیو آمده که محل وقایع در آنها طبرستان و کرانه‌های دریای خزر است. همچنین وی بیتی از شاعری طبری‌سرای در وصف دلیری سام آورده است (ابن اسفندیار، ۱/۱۳۲۰: ۱۱۰، ۱۰۲). این شواهد نشان می‌دهند که دیلمیان و طبریان با داستان‌های خاندان رستم بیگانه نبوده‌اند و حتی روایاتی محلی از آنها داشته‌اند. نام‌های پهلوانان سیستان، رستم، گرشاسپ، فرامرز و سرخاب، در میان دیلمیان رواج داشته‌است. چند تن از امرای کاکویه، که از حدود ۳۹۸ هجری بر مناطق جبال و کردستان فرمان می‌راندند و از نیمه دوم قرن پنجم به اطاعت سلجوقیان درآمدند، فرامرز و گرشاسپ نام داشتند و سرخاندان آنها به رستم دشمن‌زیار موسوم بوده است (باسورث، ۱۳۸۱: ۳۱۱). در میان اسپهبدان باوندی که بر ارتفاعات طبرستان و گیلان تسلط داشتند نیز چندین بار به نام‌های رستم و سرخاب برمی‌خوریم (همان: ۳۱۷-۳۱۸). از میان سلاطین آل بویه، مجدالدوله بن فخرالدوله رستم نام داشت (همان: ۳۰۲). همچنین طبق *بهمن‌نامه* نام پسران زواره تخوار و مرزبان است. فهرست اسامی امرای آل بویه نشان می‌دهد که مرزبان از نام‌های رایج در میان دیلمیان بوده است (باسورث: ۳۰۳-۳۰۴). همین امر در مورد نام خورشید، یکی از منسوبان زال در *بهمن‌نامه* که نامش در دیگر منابع هم‌عصر با این کتاب یا متقدم بر آن نیامده، صادق است (همان: ۳۱۳). علاوه بر اینها، از طریق کتاب *نزهت‌نامه علائی* از وجود دو کتاب درباره حماسه ملی ایران آگاهیم که در دربار پادشاهان دیلمی نوشته شده و داستان‌هایی از سرگذشت رستم و فرامرز را در بر داشته است. یکی کتابی، به تعبیر شه‌مردان بن ابی‌الخیر گردنامه‌ای، که رستم لارجانی فراهم آورده بود و از روزگار کیومرث تا زمان سلطنت شمس‌الدوله ابوطاهر دیلمی، فرمانروای همدان، را در برمی‌گرفت و دیگری کتابی که پیروزان، معلم

شمس‌الملک فرامرز کاکویه، امیر دیلم‌نژاد اصفهان، از پهلوی به پارسی برگردانده بود (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۳۴۲). چه بسا در میان داستان‌های این دو کتاب روایتی از نبرد بهمن و یلان سیستان نیز بوده که دیلمیان در آن نقش داشته‌اند و بخشی از وقایع در موطن آنان اتفاق می‌افتاده است. گذشته از اینها، پذیرفتن این فرضیه درباب منشأ روایت بهمن‌نامه ما را به نکات تازه‌ای دربارهٔ زمان و مکان سرایش این منظومه، که اطلاع دقیقی از آنها نداریم، می‌رساند.

### ۳. زمان و مکان سرایش منظومه

نام سرایندهٔ منظومهٔ بهمن‌نامه از نسخه‌های خطی و مطالب آن کتاب معلوم نمی‌شود (صفا، ۱۳۷۷: ۲۹۲)، اما در *مجم‌التواریخ* از کتابی به نام *بهمن‌نامه* اثر شخصی به نام ایرانشان بن ابی‌الخیر یاد شده است. البته در آن کتاب بیتی از *بهمن‌نامه* نقل شده که در نسخه‌های موجود *بهمن‌نامه* نیامده است.<sup>(۷)</sup> با این حال، اکثر پژوهشگران سرایندهٔ منظومهٔ حاضر را حکیم ایرانشان ابن ابی‌الخیر می‌دانند. اما دوبلوا و خالقی مطلق به سبب نیامدن بیت مذکور در این منظومه قائل به وجود دو *بهمن‌نامه* شده‌اند و معتقدند که *بهمن‌نامه* حکیم ایرانشان بن ابی‌الخیر به دست ما نرسیده و آنچه اکنون در دست داریم کتابی است به نام *اخبار بهمن* که صاحب *مجم‌التواریخ* در ابتدای اثر خود از آن یاد کرده است (دوبلوا، ۲۰۱۱: ۲۰۱۱؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۵: ۲). در حال حاضر این قدر مسلم است که شاعر *بهمن‌نامه* حاضر و *منظومهٔ کوش‌نامه* یک نفر است، زیرا شاعر *کوش‌نامه* در آن کتاب به سرودن *بهمن‌نامه* خود اشاره دارد (ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۱۵۱). هردو کتاب به محمد بن ملک‌شاه سلجوقی تقدیم شده‌اند و صاحب *مجم‌التواریخ* نیز از آنها در کنار هم یاد کرده است (۱۳۸۵: ۲). از آنجا که از سرگذشت ایرانشان بن ابی‌الخیر نیز اطلاعی در دست نیست، همهٔ آنچه دربارهٔ سرایندهٔ منظومه و زمان و چگونگی سرایش آن می‌دانیم منحصر به مطالبی است که در خود کتاب آمده است. تاریخ سرایش کتاب را صفا اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم آورده (صفا، ۱۳۷۷: ۲۹۲؛ دوبلوا، همان‌جا؛ بقیه منابع، جز آنچه در ادامه خواهد آمد، تقریباً گفتهٔ صفا را تکرار کرده‌اند). ایرانشان، اگر وی را سرایندهٔ *بهمن‌نامه* فعلی بدانیم، این منظومه را اندکی بیش از ده سال پس از مرگ ملک‌شاه (م. ۴۸۵ هـ.ق)، به پسر وی، محمد، تقدیم کرده و ضمن ستایش ممدوح از آشوب‌ها و درگیری‌هایی که پس از مرگ ملک‌شاه بر سر جانشینی وی رخ داده، می‌گوید:

فزون گشته ده سال تا روزگار	برآشفت بر نامور شهریار
سر تاجداران ملک‌شاه شاه	از آن گه که شد سوی آن بارگاه،
جهان همچو دریا برآمد به جوش	ز تیغ سواران پو لاد پوش
به تاراج داده همه کاخها	شکسته همه باغها شاخها

(ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۹)

پس از آن، ضمن ستایش ممدوح، از نبردهای او با دشمنانش می‌گوید:

ز توران به ایران سپاهی کشید      که خورشید روی زمین را ندید  
هنوز از ره آهنگ دشمن نکرد      که دشمن گریزان شد از پیش گرد

(همان: ۱۰)

رقیب اصلی محمد بن ملک‌شاه برادرش برکیارق بود. میان آن دو پنج بار جنگ در گرفت. نخستین نبرد در سال ۴۹۳ ه‍.ق بود که در آن برکیارق از برادرش شکست خورد و از همدان به خراسان گریخت (ابن اثیر، ۱۰/۱۹۶۵: ۲۹۵-۲۹۶). به نظر می‌رسد که ابیات بالا ناظر بر همین جنگ باشند. در دو جنگ بعدی پیروزی از آن برکیارق بود (ابن اثیر، ۱۰/۱۹۶۵: ۳۰۴-۳۳۲) و بنابراین دور از انتظار نیست که شاعر به آنها نپردازد. واقعه دیگری که در این بخش بیان شده آمدن محمد بن ملک‌شاه به اصفهان است:

به سوی سپاهان کشید آن سپاه      ندیدم چنین نامور بارگاه...  
ز کار سپاهان اگر اندکی      تو را باز گویم ز سیصد یکی  
چنان نامداران و کین‌گستران      چنان رزم‌جویان و گندآوران  
که دانی که هستند در اصفهان      ز گاه سرفراز شاهنشاهان  
جهان کرده بر خسرو راد تنگ      نه روی شتاب و نه جای درنگ  
چو حلقه شده دشمنان گرد شاه      به کردار کوهی میان سپاه  
شب و روز جز تاختن کار نه      سپاهش به جز اندکی یار نه  
خدنگ سپاهش ز بالای شهر      بیارید بر دشمن شاه زهر  
چو هنگام آن دید کاید برون      برون تاخت همچون که بیستون  
سپاه و سپهبد به هم بردرید      کسی گرد پای سمنش ندید

(ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۱۱-۱۲)

از این ابیات برمی‌آید که ممدوح به اصفهان می‌آید و در آن شهر حصار می‌شود و پس از چندی جنگیدن محاصره را می‌شکند و بیرون می‌آید. می‌دانیم که محمد بن ملک‌شاه، پس از اینکه در سال ۴۹۵ ه‍.ق پس از چهارمین نبرد از برکیارق شکست خورد، به اصفهان رفت و در آن شهر حصار می‌شد. برکیارق نه ماه اصفهان را محاصره کرد، اما در پایان محمد توانست از آنجا بیرون آید (ابن اثیر، ۱۰/۱۹۶۵: ۳۳۵). بنابراین، شاعر در ابیات بالا به همین شهرنبدان نه‌ماهه اشاره کرده‌است. در بیت‌های بعدی دیگر سخنی از جنگ‌ها و کردارهای ممدوح نیست و در عوض علت انتخاب این داستان برای تقدیم به محمد بن ملک‌شاه، چگونگی رساندن کتاب به او و ستایش حامیان شاعر در دربار وی آمده‌است:

به مغز اندر اندیشه دارم بسی	خرد بر دل خود گمارم بسی
که تا از همه خسروان زمین	کدام است کو کرد کارى چنین
ز کردار این نامور شهریار	به یاد آیدم بهمن اسفندیار،
که با او فرامرز رستم چه کرد	چهل سال از وی برآورد گرد
دلم آرزو کرد این داستان	به نظم آرم از گفتهٔ باستان...
چو آغاز این نامه آراستم	شب تیره از دادگر خواستم
که طبعم نگردد ز گفتار سست	روان روشنم دارد و تن درست...
بدان تا بداند گرنامه‌ی شاه	که هم بازگردد بدو این کلاه
چو شاه از سپاهان بدین مرز راند	بر آن تخت منشور شاهی بخواند
از این نامه پردخته بودم تمام	به نام شهنشاه فرخنده‌کام
که جاوید باد افسر و تخت او	فلک بنده او چاکرش بخت او
ولیکن چو بودم به تن ناتوان	به درگاه خسرو شدن چون توان
تن از درد لرزان به مانند بید	سیه گشته هم‌رنگ عاج سفید
چو شاه جهان شد به آرامگاه	به شادی نشست از بر تخت شاه
به دست جگرگوشه‌ای دادمش	به درگاه خسرو فرستادمش
مگر میرمودود لشکر فروز	که بادا شبش روز و نوروز روز
یکی سوی این داستان بنگرد	وزان پس به نزدیک خسرو برد

(ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۲: ۱۳۷۰-۱۳)

جنگ‌های محمد بن ملک‌شاه و برکیارق شاعر را به یاد نبردهای بهمن و فرامرز می‌اندازد و او ممدوح خود را به فرامرز تشبیه می‌کند که سال‌ها با بهمن نبرد کرد و مدتی در زابل حصارى شد و با این همانندنگاری به طور ضمنی وعدهٔ پیروزی نهایی را به وی می‌دهد، زیرا اگر در طی داستان فرامرز کشته می‌شود، اما در انتهای منظومه این بهمن است که به کام اژدها فرو می‌رود و پسر انتقام‌گیرندهٔ فرامرز شاهد مرگ اوست. بر اساس ابیات بالا، هنگامی که محمد بن ملک‌شاه از اصفهان خارج می‌شود و به شهر شاعر می‌رسد، منظومه به پایان رسیده بود، اما شاعر بر اثر ضعف و پیری نمی‌تواند آن را به شاه عرضه کند. بنابراین، پس از استقرار شاه در محل حکومتش کتاب را به دست جگرگوشه‌ای به دربار می‌فرستد و امیدوار است که امیر مودود آن را به حضور شاه برد. این اثر آورده که محمد بن ملک‌شاه پس از خروج از اصفهان به ساوه و از آنجا به همدان می‌رود و تا اواخر محرم سال ۴۹۶ هـ ق در آنجا می‌ماند. او از همدان به سوی آذربایجان و شروان

می‌رود و ملک مودود بن اسماعیل یاقوتی، پسر دایی برکیارق و حاکم بخشی از آذربایجان، برای انتقام خون پدرش، که برکیارق به قتل رسانیده بود، به وی می‌پیوندد. از آنجا که ملک مودود در ربیع‌الاول همان سال از دنیا می‌رود (ابن اثیر، ۱۰/۱۹۶۵: ۳۶۰)، می‌توان نتیجه گرفت که سرودن *بهمن‌نامه* در سال ۴۹۵ هجری یا نخستین روزهای سال ۴۹۶ هجری به پایان رسیده است و شاعر زمانی بین صفر تا ربیع‌الاول همان سال منظومه را به پیشگاه محمد بن ملک‌شاه فرستاده‌است. تاریخ سرایش منظومه را پژوهشگران دیگری بر اساس ابیات

چو شاه از سپاهان بدین مرز راند / بر آن تخت منشور شاهی بخواند  
از آن نامه پردخته بودم تمام / به نام شهنشاه فرخنده کام...

پیش از دهم ذی‌حجه ۴۹۵ هجری تعیین کرده‌اند (نحوی و رضاپور، ۱۳۹۴: ۲۳)، اما به نظر نگارنده بررسی این دو بیت همراه با ابیات بعدی که پیشتر ذکر شد نشان می‌دهد که آنها بر تاریخ ورود محمد بن ملک‌شاه به شهر شاعر و اقامت وی در آنجا دلالت دارند، نه تاریخ خروج وی از اصفهان. پژوهشگران یادشده همچنین ابیات

چو دشمن دگر باره آراست پر / سپاهی بیاراست بی حد و مر  
ز تازی و از دیلم و ترک و کرد / دلاور سپاهی بیایست بر...

(ایرانشان، ۱۳۷۰: ۱۱)

را ناظر بر جنگ محمد بن ملک‌شاه و امیر سیف‌الدوله صدقه بن منصور دانسته‌اند (نحوی و رضاپور، ۱۳۹۴: ۲۱) و تاریخ تقدیم منظومه به حضور آن پادشاه را فاصله شعبان تا شوال ۵۰۱ در شهر اصفهان تعیین نموده و به همین دلیل میر مودود مذکور در منظومه را امیر مودود بن اینالتکین (متوفی به ۵۰۷ هجری) فرض کرده‌اند (همان، ۲۴). اما این نتیجه‌گیری صحیح به نظر نمی‌رسد. اگر این ابیات مربوط به نبرد محمد بن ملک‌شاه بودند، چه دلیلی وجود داشت که شاعر آنها را قبل از ذکر حصار شدن ممدوح در اصفهان، که شش سال پیش از آن رخ داده بود، بیاورد و با چند بیت مبهم از آن واقعه عظیم، که به روایت تاریخ‌نویسان (راوندی، ۱۳۸۶: ۱۵۴) و خود سراینده در *کوش‌نامه* (ایرانشان، ۱۳۷۷: ۱۵۶) با واقعه فوق‌طبیعی پدیدار شدن اژدها در آسمان همراه بود، بگذرد؟ نگارنده بر اساس استدلال‌هایی که پیشتر ذکر کرده با این موارد موافق نیست و بر آن است که *بهمن‌نامه* در میانه جنگ‌های سلطان سلجوقی و برادرش به وی تقدیم شده است و شباهت سرگذشت فرامرز و ممدوح که پیشتر ذکر شد از همین جاست.

از ابیات ذکرشده می‌توان شهر محل زندگی شاعر را نیز حدس زد. طبق این ابیات شهر ایرانشان در میان راه اصفهان به آذربایجان قرار داشته و ممدوح پس از گریختن از اصفهان به تعبیر شاعر «بر آن تخت منشور شاهی بخواند» و سپس آنجا را ترک و به سوی «آرامگاه»



می‌رود و «به شادی از بر تخت» می‌نشیند. بر این اساس به نظر می‌رسد که محل زندگی شاعر شهر همدان باشد که راه اصفهان به آذربایجان از آنجا می‌گذشت (لسترنج، ۱۳۸۳: ۲۴۶-۲۴۷). شاهد دیگری نیز در دست است که این حدس را تقویت می‌کند: نام صاحب بهمن‌نامه به همراه آثار او، بهمن‌نامه و کوش‌نامه، فقط در کتاب *مجم‌التواریخ*، که در همدان نوشته شده، آمده و از آن راه به دست ما رسیده‌است. روایت بهمن‌نامه از ماجرای فرامرز و بهمن نیز، چنانکه دیدیم، فقط در روایات مردمی و *طومارهای نقلی* و کتاب متأخری چون *احیاءالملوک* ذکر شده‌است و در کتب و تواریخ دیگر نشانی از آن نیست. پس می‌توان چنین انگاشت که مؤلف *مجم‌التواریخ* به سبب همشهری بودن این کتاب و مؤلف آن را می‌شناخته و از آن یاد کرده‌است. امیران دیلمی از قرن چهارم تا قرن ششم هجری در همدان حکومت می‌کرده‌اند - آل بویه در ۳۶۶-۳۶۷ هـ ق و بنی‌کاکویه تا حدود ۵۳۶ (بازورث، ۱۳۸۱: ۳۰۳، ۳۱۱-) و آن شهر شاهد حضور دیلمیان بوده‌است. بنابراین، می‌توان فرض کرد که شاعر از طریق آنها با این داستان آشنا شده یا اینکه آن را در کتاب‌های پیروزان معلم و رستم لارجانی خوانده‌است.

### پی‌نوشت

۱. نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ ملی پاریس به شمارهٔ *Supl.Persan 837* که کتیب‌بن مهیار پاریسی در سال ۹۹۲ هـ ق، در زمان سلطنت اکبرشاه گورکانی در شهر فتح‌پور هند، از روی نسخه‌ای که در کتابخانهٔ آن پادشاه بوده استنساخ کرده‌است.

۲. استاد صفا بر اساس ضمیمهٔ فهرست نسخ فارسی موزهٔ بریتانیا از منظومه‌ای به نام *آذربیزین‌نامه* نام می‌برد و اشاره می‌کند که آنچه در بهمن‌نامه دربارهٔ آذربیزین آمده مفصل‌تر از این منظومه است و گویا نسخهٔ حاضر خلاصه‌ای است از اصل داستان (صفا، ۱۳۷۸: ۳۱۶-۳۱۷). در واقع *آذربیزین‌نامه* عنوان بخش چهارم کتاب بهمن‌نامه است که به جنگ‌های بهمن و آذربیزین اختصاص دارد.

۳. در متن «شیر زنگی» آمده و مصحح قرائت «شیرزیل» را، که مطابق نسخهٔ پاریس است، به پاورقی برده، اما در دو جای دیگر نام این پهلوان را به صورت شیرزیل می‌بینیم که با پیل هم قافیه شده است:

جناح سپه نامور شیر زیل      کزو بیشه بگذاشتی شیر و پیل

(ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۵۰۱)

برفت از پشش شیردل شیرزیل      درفش از پس پشت او بود پیل

(همان: ۵۴۷)

۴. این پهلوان گاهی نیز دیلم خوانده شده است: سیه مرد دیلم گرفتار شد هزیمت دگر سوی کهسار شد (همان، ۱۳۷۰: ۳۰۶)

۵. در متن «دیوسار» آمده که اشکال قافیه دارد. ضبط فعلی مطابق نسخه‌های پاریس و مجلس است. ع احتمالاً به بهمن اشاره دارد.

۷. «اندر عهد دارا: در این روزگار زال زر بمرد و در هیچ کتاب این ذکر نیافتیم مگر در بهمن‌نامه، آن نسخه که حکیم ایرانشان بن ابی‌الخیر نظم کرده است:

به ایام دارا بشورید حال برون شد ز دنیا جهان‌دیده زال»

(مجم‌التواریخ و القصص: ۹۲).

## منابع

- ابن‌اثیر (۱۹۶۵). *الکامل فی التاریخ*، ج ۱۰، بیروت، دار صادر.
- ابن اسفندیار (۱۳۲۰). *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران، کلاله خاور.
- ایرانشان بن ابی‌الخیر (۱۳۷۰). *بهمن‌نامه*، تصحیح رحیم عفیفی، تهران، علمی و فرهنگی.
- امیدسالار، محمود (۱۳۸۱). «بیان ادبی و بیان عامیانه در حماسه‌های فارسی»، *جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی*، تهران، بنیاد موقوفات افشار، صص ۴۳۸-۴۶۰.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). «داراب‌نامه طرسوسی»، *سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی*، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، صص ۳۱۷-۳۴۰.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). «عجایب دنیا و ابوالمؤید بلخی»، *سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی*، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، صص ۳۷۸-۳۸۳.
- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۵۵). *مردم و فردوسی*، تهران، سروش.
- بازورث، ادموند کلیفورد (۱۳۸۱). *سلسله‌های اسلامی جدید: راهنمای گاهشماری و تبارشناسی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- باقی محمد بن سیف (۱۳۹۲). *اسکندرنامه، روایت آسیای میانه*، به اهتمام حسین اسماعیلی، تهران، معین.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۸۲). *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمدتقی بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، هرمس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). *تاریخ‌نامه طبری*، تصحیح محمد روشن، تهران، سروش.
- تاریخ سیستان (۱۳۸۱). تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، معین.
- ثعالی نیشابوری (۱۹۰۰). *غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم*، تصحیح هرمان زوتنبرگ، پاریس، افست مکتبه الاسدی، تهران.
- جیحون‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۷۳). *شاهنامه حقیقت*، تهران، جیحون.
- حسن دوست، محمد (۱۳۴۶). *فرهنگ تطبیقی - موضوعی گویش‌های ایرانی نو*، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- سعیدی، مصطفی؛ هاشمی، احمد (۱۳۸۱). *طومار شاهنامه فردوسی*، تهران، خوش‌نگار.
- شهمردان بن ابی‌الخیر (۱۳۶۲). *نزهت‌نامه علایی*، تصحیح فرهنگ جهانپور، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صداقت‌نژاد، جمشید (۱۳۷۴). *طومار کهن شاهنامه فردوسی*، تهران، دنیای کتاب.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸). *حماسه سرایی در ایران*، تهران، فردوس.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۷). *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت.
- طرسوسی، ابوطاهر (۱۳۷۴). *داراب‌نامه*، تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران، علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳). *تصحیح سجاد آیدنلو*، تهران، چشمه.
- فخرالدین مبارکشاه (۱۳۴۶). *آداب الحرب و الشجاعة*، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، اقبال.
- فردوسی (۱۳۸۵). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی.
- قاسم مادح (۱۳۸۰). *جهانگیرنامه*، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی.
- قزوینی، محمد (۱۳۷۷). «کتاب زین الاخبار»، *مقالات علامه قزوینی*، تهران، اساطیر، صص ۱۱۳-۱۲۰.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۶۳). *زین الاخبار*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- لسترینج، گای (۱۳۸۳). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی.

ملاحظاتى دربارهٔ بهمن‌نامه: خاستگاه داستان، زمان و مکان سرایش آن/ ۱۱۵

---

مادلونگ، ویلفرد (۱۳۸۵). «سلسله‌های کوچک شمال ایران»، در ریچارد فرای، تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ترجمهٔ حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم.

مجم‌التواریخ و القصص (۱۳۸۵). تصحیح ملک الشعرای بهار، تهران، دنیای کتاب.

ملک شاه‌حسین سیستانی (۱۳۸۳). *احیاء الملوك*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، علمی و فرهنگی.

منوچهر خان حکیم (۱۳۸۸). *اسکندرنامهٔ تقالی (از فرنگ تا هندوستان)*، بازسازی کهن‌ترین نسخه اسکندرنامه تقالی منسوب به منوچهر خان حکیم، به کوشش علیرضا ذکاوتی فراگوزلو، تهران، سخن.

نحوی، اکبر، رضاپور، سارا (۱۳۹۴). «ملاحظاتى دربارهٔ منظومهٔ بهمن‌نامه»، *پژوهشنامهٔ ادب حماسی*، سال ۱۱، شمارهٔ ۱۹، بهار و تابستان، صص ۱۱-۲۶.

هفت لشکر (طومار جامع نقالان)، *از کیومرث تا بهمن* (۱۳۷۷). تصحیح مهراڻ افشارى و مهدى مڊاينى، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

de Blois, François, "epics", <http://www.Iranicaonline.org/articles/epics>, last updated: December, 15, 2011